

معلم پیانو

چیستا یثربی



پانی پبلشرز
پانی پبلشرز

1111-1111-1111-1111-1111-1111

1111-1111-1111-1111-1111-1111

1111-1111-1111-1111-1111-1111

1111-1111-1111-1111-1111-1111

1111-1111-1111-1111-1111-1111

1111-1111-1111-1111-1111-1111

1111-1111-1111-1111-1111-1111

1111-1111-1111-1111-1111-1111

1111-1111-1111-1111-1111-1111

1111-1111-1111-1111-1111-1111

1111-1111-1111-1111-1111-1111

1111-1111-1111-1111-1111-1111

1111-1111-1111-1111-1111-1111

1111-1111-1111-1111-1111-1111

1111-1111-1111-1111-1111-1111

1111-1111-1111-1111-1111-1111

1111-1111-1111-1111-1111-1111

1111-1111-1111-1111-1111-1111

1111-1111-1111-1111-1111-1111

1111-1111-1111-1111-1111-1111



کتاب گولہ پشٹی

بخش اول

طوفان بود، حتماً همه می‌خندیدند که در آن طوفان نوح که داشت همه‌ی گردوغبار جهان را به سروصورت می‌ریخت، با کفش‌های پاشنه‌بلند، در به‌در دنبال آدرسی می‌گشتم که کسی تا حالا اسمش را نشنیده بود. انگار آدرسی از کره‌ی مریخ می‌خواستم! کوچه‌ی شباهنگ... جوری نگاهم می‌کردند انگار فحش داده‌ام! نمی‌دانم علتش طوفان بود یا موهای آشفته‌ی من در باد که از زیر شال بیرون زده بودند یا حسی که در طوفان، مرا به آن کوچه برده بود. آن هم در محلی که نمی‌شناختم... بالاخره از پشت چنارها تابلوی کوچه‌ی شباهنگ پیدا شد و بعد آن، تابلوی کذایی آموزشگاه موسیقی شایان. یک لحظه تردید کردم. واقعاً باید می‌رفتم؟ بله. من مادر بودم و باید می‌رفتم... پای تلفن گفته بود طبقه‌ی پنجم. اما نگفته بود آسانسور ندارد. حتماً نمی‌دانست قلب من نباید تند بزند... بین طبقه‌ی سه و چهار خواستم لحظه‌ای استراحت کنم، ولی با خودم گفتم: بلند شو مرجان! از همین اولش می‌خوای ضعف نشون بدی؟ شاید اصلاً عمدی باید طبقه‌ی پنجم باشه که تو رو امتحان کنه. رسیدم. نفس نفس می‌زدم. دختر جوانی با ناخن‌های مصنوعی سفید و سرمه‌ای، فرم ثبت‌نام را مقابلم گذاشت و طوری نگاهم کرد انگار از جنگ برگشته‌ام...

گفت: پیانو دو روز در هفته. استاد جباری و استاد رهنما.

گفتم: فامیلیش یادم رفته...

گفت: جباری؟

گفتم: ببخشید اسم کوچیک‌شون؟

گفت: خانم آذین جباری.